

فروپاشی ارزش های مقدس

به روابط میان انسانها و باورهایشان و هم چنین به فروپاشی ارزش های مقدس سنتی می پردازد. ارزش هایی که بنا بر نام کتاب در حال فراموشی و دود شدن است. نامی که به داستان خاصی باز نمی گردد؛ بلکه فضای کلی ذهن نویسنده و داستانها را در برمی گیرد.

" واقعا باید به حال این شهر و فروپاشی ارزش های مقدس خانوادگی گریه کرد " ص ۵۸

پنج داستان این مجموعه واقع گرای مدرن است و دو داستان دیگرین مایه های اسطوره ای دارد

(شب شیطان ، آخرین مرد مقاوم) . دیدگاه چهار داستان راوی اول شخص می باشد و سه داستان دیگر سوم شخص مفسراست . تقسیم بندی دیدگاهها بیانگر آن است که کانون روایت داستانها درونیست و نویسنده سعی بر آن داشته تا به بیان حالات و احساسات عاطفی و درونیات شخصیت ها بپردازد .

وجود زاویه دید من راوی زن در سه داستان (یک دوستی سه نفره ، ماه و پلنگ ، پالتو) نشان از برجسته بودن نقش زنان در داستانها می باشد . شخصیت اصلی و محوری داستانها زنان هستند و نویسنده گوشه گوشه هایی از آلام آنان را به تصویر کشیده است . زنانی که در تضاد بین باورها و سنت های قدیمی و جامعه مدرن گیر کرده اند و به دنبال جایگاه خود در این جامعه ای مرد سالار می باشند . زنانی که گرچه خود نیز به مردان

فرحناز علیزاده

" نقد ادبی فن یا علمی ست که به مقایسه تمیز، تحلیل، شرح و تفسیر آثار ادبی می پردازد " کادن



کتاب دود مقدس ؛ نوشته شیوا مقالوکه توسط انتشارات ققنوس در سال ۱۳۸۵ به بازار کتاب عرضه شده ، دومین مجموعه داستان از این نویسنده / مترجم است . کتاب شامل هفت داستان کوتاه است . نویسنده در داستانها با روایتی مدرن و با نگاهی سنتی

ستم می کنند (آنا در داستان یک دوستی سه نفره) اما محتاج عشق مردان هستند و گویا سرنوشتشان فقط در پیوند با مردان است که شکل می گیرد (ماه و پلنگ)

در داستان اول (یک دوستی سه نفره) با راوی زنی روبه رو هستیم که با لحنی خونسرد و کمی طنز بر عکس اظهار خود که نمی خواهد ماجرابی را به صورت خطی بیان کند (ص ۷)

به روایت گزارش گونه ای از زندگی خود و دوستانش (آنا و ناز) می پردازد و از زندگی در این جامعه ی مدرن می گوید و بابه یاد آوردن خاطره های گسسته از روابط سرد میان زن و شوهرهای امروزی و روابط نه چندان سالم بین انسان های مدرن پرده برمی دارد.

"آن روز که دقیق به خاطر من مانده - که می گویم ماجرابی هم نیست ولی به گفتنش می ارزد." ص ۱۳

راوی بسیار عادی و خونسرد از خیانت ها می گوید. خیانت آنا به سینا.

"اول از همه این را بگویم که آنا به شوهرش (سینا) خیانت می کرد" ص ۸

از خیانت کیان به ناز "آن روزها ناز هم بالاخره قبول کرد که کیان به او خیانت می کند"

هم چنین از خیانت خود به دوستانی که به نقل خودش رفیق گلستان و گرمابه شان است "این که من با سینا دقیقا کی و کجا آشنا شدم... در میهمانی شام... اول پایم را لگد کرد و بعد سیگارم را آتش زد" ص ۸

"اولین باری که کیان به من تلفن زد و پیشنهاد کرد تنهایی و برای شام دونفره بیرون برویم" ص ۱۰

راوی از زنانی می گوید که هریک به دنبال

خوشبختی اند. آنا ی مقتدر که از سینا سیر شده، رهایی را در طلاق می بیند و آن را خوشبختی می داند. ناز که مورد بی مهری کیان قرار گرفته و محتاج عشق و ازدواج با کیان است، خوشبختی را در وصال با دیگری که شبیه کیان است جستجو می کند و راوی تنها دم غنیمت می شمرد و با سینا و کیان به خوش و بش می پردازد چرا که معتقد است.

"مردهای مقتدری که بی دغدغه ی داشتنشان حتی بودنشان هم غنیمت است" ص ۱۰
زنانی که سنت ها را کنار می گذارند و به دنبال خوشبختی اند و برآستی کدام یک خوشبختی است؟ طلاق، ازدواج یا فقط غنیمت شمردن همین لحظات؟. داستان زندگی امروزی و مدرن را پیش روی خواننده قرار می دهد. زنانی که در تضاد بین سنت و مدرنیته قرار گرفته اند.

داستان دوم که با دیدگاه من راوی زن روایت می شود، داستان زنی است که برخلاف مخالفت های پدر و حتی همکارش عازم نقطه صفر مرزی است.

"ص ۱۱ پدر می گوید: منطقه جنگی؟ دیوونه شدی؟ روزی نیست که خبر ترکیدن بمب و نارنجک و عملیات انتحاریشون نیاد."

زن اما تن به سفر می دهد چرا که می خواهد حالی شان کند که آمده چیزها را ببیند؛ چیز هایی را رها کند و اگر نمی آمد افسوس می خورد ص ۲۱.

او در یک گروه که شامل زن پرستار، پزشک، مورخ و...

در شب راهی سفر می شود. مورخ در طول سفر به نقل قصه ی عروسی می پردازد که بعد از سه مراسم عروسی با پسران خان به

وصال نمی‌رسد. زن در طول سفر در لحظات مختلف عروس را که نگین سبز درشتی میان ملیله‌های جلیقه دارد می‌بیند و با او حرف می‌زند. به تدریج همزادپنداری و علاقه بین زن و عروس ایجاد می‌شود. از طرف دیگر زن به محافظ گروه علاقه‌مند می‌شود. به مردی که نگران‌ترین نگاه عالم را دارد و چشم‌های عسلی‌اش مثل کندوی عسلی پر از زنبوران وحشی‌ست ص ۲۶. مرد به دلیل ترسیدن زن در کنارش جای می‌گیرد و دستان او را در دست می‌فشرد. با پایان رسیدن سفر و اسکان گزیدن گروه در هتل داستان نیز در صحنه‌ای از راهرو هتل وقتی مرد نگین سبز را در میان دستهای زن قرار می‌دهد به اتمام می‌رسد.

مالکام برادبری می‌گوید

"هر نویسنده هنگام نوشتن باید دائم روی منطقی اعمال و اشخاص و حوادث داستانی‌اش کار کند تا باعث باور پذیری کنش‌های شخصیت‌های داستانی‌اش شود."

در این داستان کنش‌های مرد باور پذیر نمی‌باشد. در یک تیم امدادی، مرد محافظی که گویا رئیس گروه محافظین نیز می‌باشد چرا باید تنها به خاطر ترسیدن یکی از گروه خود به شخصه بی‌هیچ شرمی کنار زن بشیند، دستش را توی دست‌هایش بگیرد و مانند پلنگی در کمین نشسته با آن چشم‌های عسلی زنبور مانندش به زن نگاه کند و بعد به راننده دستور دهد. ص ۲۸

مسلم است که محافظ گروه حتما کارهای مهمتری غیر از فشردن دست و رها کردن یک فرد از ترس را باید داشته باشد. کنش دیگر مرد که در انتها نگین سبز را در دست

زن قرار می‌دهد، نیز باور پذیر نمی‌باشد. مگر نه آنکه نگین متعلق به عروسی‌ست که تنها در وهم زن بوده پس چطور یک شی اینگونه جسمیت می‌یابد. ص ۳۲ "بر می‌گردم و می‌دانم اصلا از دیدنش تعجب نکرده‌ام.... زنبورهایش آرام گرفته‌اند.... چیزی را کف دستم می‌سراند.... مشتّم را باز می‌کنم. نگین سبز درشتی کف دستم می‌لرزد."

داستان رئال ست نه غیر رئال تا بپذیریم که نگین به دنیای عادی تعلق پیدا می‌کند. مگر آن که آن را به صورت نمادی در نظر بگیریم. به این معنی که عروس را نمادی از زنانی بدانیم که به وصال نمی‌رسند و مرد با دادن نگین سبز به زن که شاید متعلق به خودش بوده بیانگر ترسیدن مرد به زن باشد. در آن صورت نویسنده می‌بایست در قسمتی از متن به این موضوع اشاره می‌کرد. (مثلا بودن نگین در دست مرد در قسمتهایی از داستان) تا باور پذیری این امر توسط خواننده ممکن می‌شد.

صحیح استفاده نکردن از ضمائر و ایجاز در اثر نیز باعث خوانش سخت آن شده. به گونه‌ای که خواننده باید در بین سطور به جستجوی آن بپردازد که کنش را چه کسی انجام داده. عروس یا مرد؟

"به راه می‌افتیم، اما عروس هم‌راهمان نمی‌آید. عقب عقب می‌رود با نگاه خیره‌اش، شب زفافش کجا خواهد بود؟

نگاهش همه جا را می‌پاید مگر مرا. دیگر به من توجه ندارد." ص ۳۱

در ابتدا سخن راوی با عروس است. اما بدون آنکه ضمیری بیاورد و یا اسمی از مرد بازگو کند، از نگاهی می‌گوید که همه جا را می‌پاید

بخصوص او را، که نشان از نگاه مرد دارد.

"نهییبی به خودم می زرم و لبخندی به او .

دستم را آهسته بیرون می کشم. ص ۲۸

معلوم نیست به چه کسی لبخند می زند؟ و یا دستش را از دست چه کسی بیرون می آورد؟ با شک می توان گفت که به مرد لبخند

می زند ولی بعد دستش را که تا چندی پیش

در دست عروس بوده بیرون می آورد دست

در دست عروس میان بوته های تنک رود

قدم می زرم.... با زبانی که می فهمم می گوید

:همیشه چشم به راهیم و...." یا آنکه فقط

در وهم پیاده شده چرا که قبل آن دستش

در دست مرد است " کمی مکث می کند

واز جایش بلند می شود، با لهجه ای غریب

و شکسته بسته می گوید :نترسید...." ابهام

در کنشگرها باعث سخت خوانی اثر شده .

مارکز نویسنده ی مشهور آمریکای لاتین

می گوید

"نوشتن یک جور هیپنوتیزم است . اگر

موفقیت آمیز باشد ، نویسنده خواننده را

هیپنوتیزم کرده است . هر جا نویسنده تپق

بزند ، خواننده از خواب بیدار می شود . اگر

نثر لنگ بزند خواننده رهایتان می کند . باید

با پرداختن به جزئیات ظریف ، با تک تک

کلمات خواننده را در هیپنوتیزم نگه داشت

" .

بهترین داستان این مجموعه به اعتقاد نگارنده

شب شیطان می باشد .شب شیطان داستانی

اسطوره ای ست که با دو دیدگاه توأمان

بیان شده . اول شخص مفسر (ذهن هذیان

گوی کاتب) و راویان دیگر دو فرشته که

به بیان حالات شیطان می پردازند .شیطان که

مظهر پلیدی ست در این داستان اسیر بوسه

زن می شود و گول می خورد . او به بهشت

رانده می شود چرا که در یک شب سرد و

تاریک به خواسته زن و عشق او جواب مثبت

نمی دهد. او در بهشت به دنبال زن و عشق

او با پریان سر می کند تا آنکه متوجه می

شود زن به دلیل انکار کردن خدا به دوزخ

رانده شده .

داستان با ساخت شکنی شیطان راه جدیدی

را در پیش می گیرد. شیطان گول نمی زند

بلکه گول می خورد .همانطور که می دانیم

وقتی سر لوحه داستانی ساخت شکنی قرار

می گیرد ، این شکستن ساختارها می بایست

در تمامی زمینه (مکان ، زمان و موقعیت

داستانی) صورت گیرد. در حالی که در این

داستان شیطان در تاریکی شب ظاهر می شود

و مرد است .در حالی که بهتر آن بود که

برای شیطان جنسیتی تعیین نمی کردیم و از

فضای کلیشه ای و تکراری شب و تاریکی

وسرما کمک نمی گرفتیم.

چند سطر ابتدای داستان که با جمله بلندی

نیز آغاز می شود (این جمله ی بلند در ابتدای

داستان آخرین مرد مقاوم نیز دیده می شود

) ما را بایک راوی مفسر رو به رو میکند ،

که با شکستن ساختارها و کلیشه ها هماهنگ

نیست .

"رگبار دیگر رگ نمی زند روی سنگفرش

های سخت و سیاهی که یک امشب را به

یمن قطرات سنگین زلال و براق به نظر می

آیند "

وجود کلمات خیابان مفلوک ، سیاهی شب

، زیر نور سکنه کرده ؛ سخت و سیاه و....

ازنگاهی تفسیری و جانبداری حکایت می

کند که همراه است با نثری رمانتیک، این

امر با روایت ساختار شکنی در تضاد قرار می گیرد .

مشکل دیگر داستان در دیدگاه آن است. اگر دو فرشته راویان داستان می بودند (راویانی غیر معمول)

به دلیل شکسته شدن ساختار ها با داستان هماهنگ تر می بود. راوی دانای کل (راوی همه چیز دان) در دنیای کنونی ما که دنیای عدم قطعیت هاست کمتر مورد استفاده قرار می گیرد .

اشکولوفسکی فرمالیسم روس معتقد است برای استفاده از تمهیدات هنری نویسنده می تواند به دو کار متوصل شود . ۱) کند کردن زمان و ۲) آشنایی زدایی. که این آشنایی زدایی می تواند در راوی و دیدگاه صورت گیرد یعنی اگر ما از زبان یک راوی نامتعارف (مثلا یک مرده) داستان را روایت کنیم آشنایی زدایی انجام داده ایم .

داستان ولگرد پر لاشز را می توان از نوع داستان های ناگهانی برشمرد . در این داستان که بادیدگاه سوم شخص (دانای کل) روایت می شود داستان زنی را داریم که عمدا همراه سگش شب را در پارک می ماند. داستان با این جمله " چیزی از حرف های بلندگو نمی فهمد . بیشتر نگاه می کند ، حرکات را می شناسد....." خواننده را متوجه ذهنیت شخصیت اصلی داستان می کند . شخصیتی که جنسیت آن برای خواننده مبهم است مرد یا زن ؟ و آنچه که در انتها با آن رو به رو می شود او را به شوک و امی دارد، نویسنده از ذهنیت یک سگ داستان را بیان کرده ! سگی که به جمعیتی که در حال عکس گرفتن هستند توجه می کند !. سگی که حتی به فواره های

آب که مثل تف لاینقطع بیرون می ریزد، خیره می شود و با هو هوی غمگین پرنده ای ناپیدا از جا می پرد و دور میشود! ص ۶۳ حالات و توصیفات که از دیدگاه سوم شخص محدود به ذهن سگ نقل می شود به اعتقاد نگارنده به هیچ وجه با ذهنیت و دغدغه های یک سگ همخوانی ندارد . به نظر من یک سگ دغدغه های مخصوص به خود را دارد (مثلا یافتن غذا و یا مکان) مانند سگ ولگرد صادق هدایت که این داستان تا حالتی به آن پهلو می زند . در این داستان دغدغه های سگ بسیار انسانی نشان داده شده .

در سگ ولگرد هدایت خواننده دلیل ولگرد شدن سگ را می فهمد درحالی که در این داستان توجیه منطقی برای گردش تنها سگ در پارک و توجه سگ به پسران پر هیاهو وجود ندارد . و این سوال را برای خواننده به وجود می آورد که اصلا چرا زن بعد از اعلام بسته شدن درها در پارک می ماند ؟ چرا زن تا این حد عصبی و بی قرار است ؟ آیا داستان بیانگر تنهایی و ملال زن از روزمره گی است که به پارک پناه آورده ؟ یا از بی جایی و ولگرد بودن اوست ؟ ولی شخصیت اصلی که سگ است نه زن .

" دوباره بلند می شود و با چشم بسته زمزمه می کند . گاهی با خشم روی سنگ تف می کند . " ص ۶۷

و اینجاست که خواننده از خود می پرسد کارکرد توصیفات رمانتیک از فواره یا عکس گرفتن پسرها چه کار کردی می توانسته از تنهایی سگ داشته باشد . نثر رمانتیکی که با قسمتهای شبهه پست مدرنیستی در تضاد است. بخصوص کلمه نرماند در این جمله "

ارامش زن را نرماند "ص ۶۴ که بعد آن چنین می خوانیم "اگر چشمان تیز بین نویسنده ای رو بروی زن نشسته بود و می خواست با فرهنگ و لغات مکاتب ادبی قرن نوزدهم توصیفش کند.....می دانیم که نویسنده ها همیشه در همه چیز اغراق می کنند. "ص ۶۵

که بیانگر دخالت نویسنده با لحنی طنز است برآستی چه کار کردی می توانسته در روایت ولگرد بودن سگ که محور اصلی داستان است، داشته باشد؟

در انتها اشاره کوتاهی به داستان یک دوستی زنانه دارم. داستان که نوع دیگری از داستان اول به شمار می آید در واقع همان ماجراست که اینبار از دیدگاه یک مرد بازگو می شودبا جهانی داستانی که خیلی شبیه به داستان اول می باشد.

گاه داستان هایی از دیدگاه های مختلف بیان می شود. یعنی یک رخ داد توسط چند نفر گفته می شود (چندصدایی). دراین نوع داستان ها که هر بار با زاویه دیگر به جهان نگریسته می شود، گاه چیزهایی که برای خواننده نقشی کاملا مثبت را دارمی باشد از نظرگاه دیگر جنبه ای منفی به خود می گیرد. در حالی که دراین دو نوع داستان این عمل انجام نگرفته و تفاوت دیدگاه باعث تفاوت در نگرش و اندیشه نگردیده است بلکه در هر دو داستان به پوچی روابط انسان ها و سردرگمی شان در جامعه مدرن می رسیم.

به امید کارهای بعدی خانم شیوا مقالو، نویسنده ای تحصیل کرده که حضوری پیگیر و مستمر درعرصه ادبیات دارد.وبه موضوعاتی بکری مانند داستان شب شیطان می پردازد. که در نوع خود چشمگیر و خواندنی می باشد.

پانوشت:

نقد ادبی - معرفی مکاتب نقد همراه با تحلیل و نقد متون ادبی / دکتر حمید رضا شایگان فر
 (۲)گفتمان نقد / دکتر حسین پاینده (۳)راهنمای نظریه ادبی معاصر /اراما سلدون / عباس مخیر



اهورا

شوشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی
 مرکز چاپ و انتشارات علوم انسانی

جشن نامه ناصر تقوایی

منتشر می کند:

جشن نامه ناصر تقوایی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: آریامن احمدی

آیون لوکاسیان، صدفر طی زاده، منیر فرش چی، احمد طالع آزاد، عباس هارلو، امیر روحانی
 محمد هارلو، علی رضا درین دسته، اکبر عالی، سعید توسی، سعید تقوایی، سعید ایزدی و...
 مراد، با نوشته ها و آثاری از هنر بانایمان، دکتر روح لیکز کرایی، دکتر محمد حسران،
 عنایت نسیمی، فرشته ماری، شمس نگردی، مراد سعیدی، سعید علی بهادر
 روحا حسین کارا، عطاء رضایی، ایلیا هاشمی، سعید حسن سعیدی و...

عناصیر: آریامن احمدی
 ۰۲۵۵ ۲۲۶ ۷۱۱۷
 arjamen_ahora@yahoo.com